



اشاره:

احترام در خاندان علامه مصباح تنها یک واژه نیست و اگر گفته شود این خانواده، تجلی و عینیت یافته احترام است مبالغه نکرده‌ایم، در طول سال‌ها هرگاه به سراغ حجت‌الاسلام والمسلمین دکتر مجتبی مصباح می‌رفتیم، وی با احترامی خاص هم نسبت به برادر بزرگش رفتار می‌کرد و هم برای مصاحبه در خصوص علامه به ایشان ارجاع می‌دادند، در جلسه شورای نشریه «فرهنگ پویا»، در فضایی آکنده از اندوه و غم به مناسبت فقدان حکیم فرزانه علامه مصباح از زوایای پنهان زندگی فردی و خانوادگی ایشان سؤال شد که خاطرات زیبا و درس آموز ایشان از پدر، تقدیم خوانندگان عزیز می‌شود.

دریای مهربانی

به بچه‌ها و حتی نسبت به افرادی که با آن‌ها اختلاف نظر داشتند تواضع داشتند، به طوری که افرادی که هیچ برخورد قبلی با حاج آقا نداشتند گاهی به خاطر این تواضع‌شان مجذوب ایشان، مجذوب دین و حوزه علمیه می‌شدند.

یکی دیگر از ویژگی‌های ایشان، هم زبان شدن و هم کلام شدن با توده‌های مختلف مردم بود مثلاً زمانی که به حرم مشرف می‌شدند افرادی می‌آمدند به حاج آقا التماس دعا می‌گفتند و ایشان همه را با آغوش باز می‌پذیرفت. همین چند روز پیش یکی نقل می‌کرد گفت در حرم حاج آقا را دیدم گفتم حاج آقا برای ما دعا کنید ایشان گفتند به یک شرط؛ به شرطی که شما هم برای من دعا کنید. وی می‌گفت این برخورد آن قدر برای من جذاب بود که هرگز فراموش نمی‌کنم. ایشان حتی گاهی

مهم‌ترین ویژگی علامه مصباح که شما را به خود جذب می‌کرد چه بود؟

– بسیاری از این ویژگی‌ها را ممکن است دیگران بهتر از بنده بدانند ولی سعی می‌کنم در حد فهم خودم بعضی نکاتی که به ذهنم می‌رسد بیان کنم. یکی از ویژگی‌های بارز ایشان تواضع بود. هر کسی با ایشان اندک ارتباطی هر چند در حد یک جلسه داشت به وضوح این ویژگی را درک می‌کرد. یک وقت تواضع نسبت به افراد خیلی بزرگ صورت می‌پذیرد که طبیعی است و خیلی‌ها این گونه تواضع را دارند. اما ایشان علاوه بر تواضع در برابر بزرگان، نسبت به طلبه‌های عادی، نسبت



اسم افراد را می پرسیدند و با اسم برایشان دعا می کردند.

ایشان علاوه بر تواضع در برخورد های عادی با مردم، دارای تواضع علمی نیز بود؛ ایشان نوآوری های زیادی در علوم مختلف داشتند و خیلی از آن ها نیز چاپ شده، اما کمتر جایی شما پیدا می کنید که حاج آقا به عنوان اینکه این حرف نو و ابتکاری من است آن را مطرح کرده باشند. عمدتاً سعی می کردند ابتکارات خود را نیز به یکی از بزرگان نسبت بدهند؛ ایشان می فرمودند ممکن است از فرمایشات ایشان این گونه برداشت شود، آن وقت حرف جدید خودشان را می زدند. در نقد سخن دیگران به گونه ای نقد می کردند که شخصیت طرف مقابل یا نظریه اش کوچک نشود. خاطر م هست در موردی که اختلاف نظر با مرحوم علامه طباطبایی داشتند یک وقت یکی از دوستان می خواست یکی از کتاب های ایشان را بازنویسی کند، نظر علامه را تیتیر کرده بود و ذیل آن، عنوان نقد و بررسی را آورده بود؛ وقتی حاج آقا دیده بودند فرموده بودند این گونه نباشد (البته ظاهراً دست آخر غفلت شد و تصحیح نشد) داب ایشان این بود که اگر تعلیقه هایی نیز بر نهاییه الحکمه می نوشتند با این که آن تعلیقه نظر ابتکاری خودشان بود اما به قدری آن را متواضعانه بیان می کردند که کسی احساس نکند که او لا حرف جدیدی است یا مقابل نظر علامه طباطبایی است تا خدای ناکرده شأن علامه پایین نیاید. ایشان حتی در مقابل مخالفین خود طوری با ادب و تواضع رفتار می کردند که شائبه ای نباشد که می خواهند خود را مطرح کنند. تواضع ایشان در مقابل بزرگان نیز نمود خاصی داشت؛ در مقابل حضرت آقا بسیار بسیار متواضع بودند؛ یعنی اعتقاد و باوری که به ایشان داشتند منشا این تواضع فوق العاده بود، ایشان را نائب امام زمان عج می دانستند و در عمل نیز به لوازم آن ملتزم بودند. گاهی به کسانی که با حضرت آقا ارتباط داشتند سفارش می کردند که از طرف من دست و پای ایشان را ببوسید. خودشان هم که چندبار خدمت آقا رسیدند سعی می کردند که پای ایشان را ببوسند. آخرین بار که حضرت آقا به منزل ایشان آمدند، از قبل پیغام داده بودند که به حاج آقا بگویید این کار را نکنند.

تواضع ایشان در برابر ائمه اطهار علیهم السلام مثال زنی بود. زمانی که به حرم مشرف می شدند تا وقتی برای ایشان مقدور بود، نزدیک ضریح گوشه ای می ایستادند و مشغول زیارت می شدند، گاهی دو سه ساعت ایستاده زیارت می خواندند. ما بچه بودیم، خسته می شدیم، می رفتیم دور حرم می گشتیم و می آمدیم، می دیدیم هنوز همان جا ایستاده اند. به هنگام خواندن زیارت، مؤدب رو به ضریح می ایستادند، انگار حضور امام را درک می کنند، انگار امام معصوم آن جا ایستاده اند یا جلوی ایشان نشسته اند و بد است که مقابل امام بنشینند.

یک وقت بعضی دوستان گفته بودند هنگامی که برای زیارت به بقیع مشرف می شدند چندین ساعت می ایستادند و جامعه کبیره و دیگر زیارات را ایستاده می خواندند. یکی از آقایان که همراه ایشان بود گفته بود حاج آقا نمی خواهید برویم؟ فرموده بودند اگر آدم احتمال بدهد که اگر چند دقیقه دیگر بایستد یک چیز مهم و ارزشمندی به او می دهند آیا دلش می آید که برود؟ در برابر امام معصوم چنین احساسی داشتند. البته این ها ناشی از معرفت هم هست ولی خصوصیت تواضع در این جا هم نمود داشت.

فرهنگ پویا:

تا چه اندازه رفتار پدر را برای خودتان الگو قرار می دادید؟
- از همان دوران کودکی مخصوصاً از بعد از دوران راهنمایی خیلی دلم می خواست طلبه شوم، ولی به اصرار حاج آقا رفتیم دبیرستان و بعد از آن طلبه شدیم، زیرا در ذهن ما از طلبگی چیزی مثل حاج آقا بود، فکر می کردیم هر کس حوزه می رود این گونه می شود، نمی دانستیم خیلی کار دارد تا آدم به این جا برسد و صرف رفتن به حوزه موجب نمی شود انسان این گونه بشود. در واقع جاذبه شخصیتی ایشان ما را به حوزه کشاند.

فرهنگ پویا:

ابهت عرفانی علمی و خصوصیات اخلاقی و رفتاری حضرت علامه یک وقاری برای ایشان ایجاد می کرد که این وقار و عظمت باعث می شد که افرادی که می خواهند پیش ایشان بروند یک مقدار مقهور این وقار و ابهت شوند. در روابط پدری و فرزند، ما این را در رفتارهای شما می دیدیم که مقهور وقار ایشان هستیم. حضرت علامه این ابهت را با آن عطوفت پدری چگونه جمع می کردند؟

- نمی دانم چگونه به این سوال جواب بدهم ولی آن تواضع ایشان در رفتار که عرض کردم خیلی این مسئله را جبران می کرد. رفتار ایشان به گونه ای بود که طرف بتواند راحت حرفش را بزند؛ ایشان سطح خود را در سطح طرف پایین می آوردند حتی با بچه های کوچک به زبان خود آن ها حرف می زدند با آن ها بازی می کردند که احساس نکنند نمی شود به حریم آن ها نزدیک شد. نسبت به ما نیز همین طور بودند. فکر می کنم بقیه افرادی که با ایشان ارتباط داشتند همین احساس را داشته اند، یعنی به گونه ای با آن ها هم زبانی می کردند که احساس می کردند می شود به حریم ایشان وارد شد و حرف زد، اما آن متانتشان در این که هر حرفی را نمی زدند و بی جا حرف نمی زدند و سنجیده، منطقی و دسته بندی شده و منظم صحبت می کردند، باعث می شد که طرف سعی کند در همان چارچوب حرف بزند و جواب دهد، چون می دانست اگر حرف بی ربط بزند منطقی جوابش را می دهند. بنابراین این گونه نبود که احساس کند نمی تواند حرف بزند، اما احساس می کرد که باید سعی کند سنجیده حرف بزند.



فرهنگ پویا: حضرت علامه ساده‌زیستی خاصی داشتند. علامه این ساده‌زیستی را چگونه به خانواده انتقال می‌دادند که خانواده هم با ایشان همراهی می‌کردند؟

- فکر می‌کنم دو مطلب باشد. یکی ساده‌زیستی که به شخص حاج‌آقا مربوط می‌شد، این‌ها را خیلی مراقبت می‌کردند که در نوع مصرف و اندازه مصرف زیاده روی نشود، ولی چیزهایی بود که مربوط به دیگران بود، نسبت به آن‌ها سخت‌گیری نمی‌کردند.

برای پذیرایی از مهمان چیزی کم نمی‌گذاشتند، حتی سفارش می‌کردند زیادتر تهیه کنید تا کم نیاید. اگر اضافه آمد بعدا خودمان مصرف می‌کنیم. اما مقدار مصرف خود ایشان خیلی خیلی ساده و خیلی کم بود. والده گرامی تعریف می‌کردند یک بار حاج‌آقا به مسافرت رفته بودند یک جاکفشی داشتیم خیلی کهنه شده بود و پوست انداخته بود، هرچه جارو می‌زدیم می‌بایست خرده‌های پوست این جاکفشی را جمع کنیم. آن را بیرون گذاشتیم و یک جاکفشی نو خریدیم. حاج‌آقا همیشه لبخند روی لبانشان بود. اما حاج‌آقا که برگشته بودند تا نگاهشان به این جاکفشی می‌افتد یک قدری ناراحت می‌شوند، وقتی از ایشان پرسیدند چه شده؟ فرمودند ای کاش وقتی یک پیرمردی از خانه بیرون می‌رود و چند روز نیست، وقتی برمی‌گشت اوضاعش تغییر نمی‌کرد و دست به اسباب و وسایلی زده نمی‌شد. همان جاکفشی برای ما بس بود. این ساده‌زیستی را این گونه انتقال می‌دادند.

فرهنگ پویا: یکی از مبانی علامه این است که می‌فرمایند محبت به دو بخش تقسیم می‌شود یک بخش از محبت غیراکتسابی است مثل حب به ذات یک بخش دیگر مثل علاقه به مطالعه و علاقه به ائمه اطهار که این‌ها اکتسابی است. در رفتارهای تربیتی، حضرت علامه این محبت‌های اکتسابی را چگونه به افراد خانواده انتقال می‌دادند.

- معمولا سعی ایشان این بود که مواردی را تذکر بدهند و یادآوری کنند که باعث شود که معرفت انسان تقویت شود و طبعاً گرایش افراد هم به همان سمت سوق پیدا کند. یکی از روش‌های معمول ایشان نقل داستان بود، ولی این اواخر دیگر خیلی کمتر صحبت می‌کردند و حال صحبت راجع به امور دنیوی تقریبا اصلا نداشتند و حال شنیدن آن را هم نداشتند، صحبت چیزهای دنیایی که می‌شد انگار نمی‌شنیدند و در عالم خودشان بودند. گاهی که صحبت می‌کردند، صحبت از خدای متعال و نعمت‌های خدا و بحث‌های توحیدی و عرفانی بود. همه چیز به خدا منتهی می‌شد و همین دو سه جمله را می‌گفتند و شروع می‌کردند به گریه کردن؛ خیلی آرام ولی زیاد گریه می‌کردند.

فرهنگ پویا: قبل از این که بستری شوند؟

- بله راجع به هر چیزی اگر مشکلی بود، بلایی بود، مصیبتی بود می‌فرمودند این‌ها وسیله امتحان است، چقدر خدا لطف دارد که

این‌ها را برای ما قرار داده، ببینید چقدر نعمت در همین بلاهاست. در همین مریضیشان خدمتشان گزارش دادیم که خیلی‌ها برای سلامتی شما نذر کردند، قربانی کردند، جلسات دعا تشکیل دادند. فرمودند ببینید چقدر در همین بلاها و مصیبت‌ها نعمت وجود دارد. می‌فرمودند این‌ها را یادداشت کنید، فهرست کنید که چقدر این بلاها برکت دارد.

فرهنگ پویا: از همین طریق هم تربیت می‌کردند؟

- بله می‌خواستند توجه بدهند و معرفتشان را ابراز می‌کردند بلکه دیگران توجه پیدا کنند

فرهنگ پویا: همان گونه که فرمودید در همه دیدارها و ملاقات‌هایشان انسان‌ها را با خدا ارتباط می‌دادند و سفارش به توسل به اهل بیت می‌کردند. آیا در رفتارهای عادی و خانوادگی ایشان با خانواده هم همین طور بودند؟

- ایشان به هر بهانه‌ای مسائل را به توحید ربط می‌دادند. توکل و توسل صحبت‌های عادی ایشان بود. درباره کارهای اداری موسسه حتما دوستان و مخصوصا مسئولین دیده‌اند، ولی درباره کارهای عادی‌تر و جزئی‌تر خانه هم همین گونه بود وقتی صحبتی می‌شد بعد از این که درباره جواب کار بطور عادی صحبت می‌شد، در آخر می‌فرمودند که به موقعش خدا درست می‌کند به خدا توکل کنید درست می‌شود. یک توسلی هم به حضرت معصومه کنید درست می‌شود. اگر صلاح باشد درست می‌شود. اگر نشد بدانید صلاح نبوده است. همه چیز حساب شده و تنظیم شده است، و مانند این‌ها. بالاخره آخر صحبت به این‌ها ختم می‌شد. همه‌اش به توحید و توکل و توسل برمی‌گشت و مرتب این‌ها را تذکر می‌دادند.

فرهنگ پویا: حضرت علامه شاگرد عرفانی حضرت علامه طباطبایی و آیت‌الله بهجت بودند هر کدام از آقایان هم در این سلوک عرفانی خودشان سلوک خاصی را دارند در حضرت علامه شما این سلوک را چگونه یافتید؟

- این‌ها را از کسی بپرسید که خودش اهل عرفان باشد و این چیزها سرش بشود

فرهنگ پویا: مثلا می‌گویند آیت‌الله بهجت اهل ذکر بودند و آیت‌الله بهاء‌الدینی اهل فکر بودند. آن که در حاج‌آقا ظهور و بروز داشت چه بود؟

- آن که ما بیشتر می‌دیدیم، فکر بود. البته اهل ذکر هم بودند، ولی نه این که مرتب تسبیح دست بگیرند و ذکر بگویند. حقیقت ذکر همان یاد باطنی است. حاج‌آقا جای جدایی برای مطالعه و



می‌فرمودند توسل این نیست که صرفا آدم یک مجلس روضه‌ای بگیرد و گریه بکند، بلکه همین طور در هر حالی آدم هست احساس کند در حضور حضرت بقیة‌الله است. می‌فهمیدیم خود ایشان این‌گونه هستند. همین طوری که نشسته بودند انگار احساسشان این است که پهلوی آقا نشسته‌اند و دارند با هم حرف می‌زنند یک چنین حالی داشتند. این اواخر این‌ها یک قدری شدید شده بود. همین طور که نشسته بودند و فکر می‌کردند یک دفعه شروع می‌کردند آرام گریه کردن.

عبادت نداشتند که در اتاق خاصی بروند، در را ببندند و بگویند من می‌خواهم درس بخوانم یا می‌خواهم چیزی بنویسم یا می‌خواهم عبادت کنم. یک صندلی کنار هال بود که محل کارشان هم همان جا بود. کسی که وارد می‌شد، از بچه و بزرگ مستقیم با حاج آقا مواجه می‌شد. سلام می‌کرد و اگر می‌خواست حرفی بزند ایشان کاغذی لای کتاب می‌گذاشتند، کتاب را می‌بستند و شروع می‌کردند با او حال و احوال می‌کردند یا وقتی بقیه مشغول بودند، حرف می‌زدند، غذا می‌خوردند و رفت و آمد داشتند، ایشان هم همان‌جا مشغول کار خودشان بودند. خیلی وقت‌ها بود که دیگران نشسته بودند و مشغول صحبت با خودشان بودند، ایشان هم در حال خودشان بودند، پیدا بود که این‌جا نیستند. بله اهل فکر زیاد بودند.

فرهنگ پویا: می‌شود این جمله را یک مقدار توضیح دهید که معلوم بود این‌جا نیستند یعنی چه؟ منظور تان چیست؟

- پیدا بود که دارند فکر می‌کنند، به خصوص راجع به نعمت‌های خدا، احساس حضور خاصی داشتند. گاهی توصیه‌هایی که به افراد می‌کردند می‌فهمیدیم این‌ها حال خودشان است. می‌فرمودند توسل این نیست که صرفاً آدم یک مجلس روضه‌ای بگیرد و گریه بکند، بلکه همین‌طور در هر حالی آدم هست احساس کند در حضور حضرت بقیه‌الله است. می‌فهمیدیم خودشان این‌گونه هستند. همین‌گونه که نشسته بودند انگار احساس شان این است که پهلوی آقا نشسته‌اند و دارند با هم حرف می‌زنند یک چنین حالی داشتند. این اواخر این‌ها یک قدری شدید شده بود. همین‌طور که نشسته بودند و فکر می‌کردند یک دفعه شروع می‌کردند آرام گریه کردن.

یادم آمد این اواخر که عرض کردم حال هیچ کار دنیایی نداشتند، گاهی احساس می‌کردیم دیگر نه توان و نه حال حرف زدن ندارند. اگر سوالی هم به ذهن مان می‌رسید دیگر حیا می‌کردیم پرسیم، اما یک وقت در عین ضعف و بی‌حالی‌شان می‌فرمودند که این روزها چه زمانی وقت دارید بنشینیم راجع به مسائل علمی مقداری صحبت کنیم؟ تعجب می‌کردیم که شما با این حالتان چطور حوصله دارید بنشینیم بحث علمی بکنیم؟ اگر کسی سوالی کرده بود وقت می‌گذاشتند گاهی ساعت هشت و نه شب می‌فرمودند آن موقع کمی حالم بهتر است، می‌آمدیم سوال‌های خود را مطرح می‌کردیم یا سوالاتی که دیگران پرسیده بودند مطرح می‌کردیم و ایشان نکاتی می‌فرمودند می‌خواستند تا آخر از همه لحظات عمرشان کمال استفاده بشود.

فرهنگ پویا: وصیت‌نامه ایشان هم همین‌گونه است وقتی وصیت‌نامه ایشان را مطالعه می‌کنم توصیه‌هایی که دارند همین است که رفتار را تبدیل به ذکر کنند.

- اهتمام خیلی زیادی به مسائل فکری و اعتقادی داشتند. این اواخر یک وقت فرمودند که بنشینید یک فهرستی از موضوعاتی که نیاز به تحقیق دارد به شکل منطقی دسته بندی کنید که روی آن‌ها کار شود. اگر سوالات پراکنده می‌پرسیدیم می‌فرمودند یک فهرستی تهیه شود. یک وقت هم به من فرمودند که من هیچ آرزوی دیگر در این دنیا ندارم؛ تنها آرزویم این است که این فهرست تهیه شود. برخی سوالاتی که می‌پرسیدیم می‌گفتند این هم مربوط می‌شود به همان فهرست. دو سه جلسه هم خدمت ایشان رسیدیم و درباره آن فهرست مطالب، نکاتی فرمودند و یادداشت کردم، اما دیگر مریضی ایشان خیلی شدید شد. اهتمام

ایشان این بود که اسلام ناب معرفی شود. گاهی می‌دیدند در تلویزیون بعضی‌ها سخنرانی می‌کنند یا صحبت می‌کنند، اما درست روی مبانی نیست، می‌خواستند مبانی بحث منقح شود و از هم تفکیک شود و از التقاط پرهیز شود.

فرهنگ پویا: حضرت آقا درباره ایشان می‌فرمایند دارای منطق قوی و زبان گویا.

- بله ایشان می‌خواست این منطق خیلی دقیق و منظم تبیین و نوشته شود و انتظارشان این بود که همه همین‌طور منطقی فکر کنند و همین‌طور هم صحبت کنند، نه بی‌ربط و نامنظم. در این روزهای آخر با این که خیلی به زحمت صحبت می‌کردند، یعنی کلمات گاهی مفهوم نبود و وسط جمله، نفسشان قطع می‌شد، چندین بار این را تذکر دادند.

فرهنگ پویا: روشمندی یکی از خصوصیات بارز علامه بود، هر کجا که شاگردان ایشان صحبت می‌کنند از روشمندی ایشان سخن می‌گویند من از حاج آقای فیاضی و دیگران شنیدم که حضرت علامه روشمند مطالعه می‌کردند به همین دلیل با صرف وقت کم، بهره زیادی می‌بردند. روشمند تفکر داشتند روشمند آموزش می‌دادند روشمند می‌نوشتند. ممکن است درباره این موضوع توضیح بدهید.

- درست است. ایشان به قدری منطقی و دقیق صحبت می‌کردند که خیلی از سخنرانی‌ها و درس‌هایشان بدون نیاز به تنظیم مجدد، قابل تبدیل شدن به کتاب بود.

فرهنگ پویا: روابط حضرت علامه با والده مکره شما چگونه بود؟ در این روابط چه چیزی برای شما جذاب بود؟

- غیر از توصیه‌هایی که برای رعایت حال ایشان به‌طور مستقیم می‌فرمودند، نوع برخورد خود ایشان هم با والده بگونه‌ای بود که درس‌آموز بود، حتی در همین بیماری آخر. این اواخر حاج آقا کسالت ایشان بگونه‌ای بود که گاهی اصلاً حال صحبت کردن نداشتند، با این که مشخص بود درد دارند، ولی ناراحتی خود را ابراز نمی‌کردند. یک وقت من از ایشان پرسیدم درد دارید؟ لبخندی زدند و فرمودند از فرق سر تا نوک پا! یک وقت هم فرمودند: شاید شما ۱۰ درصد مشکلات و ناراحتی‌های من را هم ندانید، ولی ابراز نمی‌کردند. وقتی والده می‌آمدند به ایشان سر بزنند شروع به تبسم می‌کردند که یک وقت ایشان ناراحت نشوند. اگر احساس می‌کردند که ایشان به چیزی مایل هستند می‌خواستند مراعات خواست ایشان بشود.

فرهنگ پویا: روابط ایشان با عروس و دامادها چگونه بود؟

- خیلی خوب، در لسان شکر گاهی از افراد تعریف می‌کردند و می‌گفتند خدا چقدر به ما نعمت داده است.

فرهنگ پویا: جلوی خود ایشان؟

- حالا کمتر جلوی خودشان ولی صحبت ایشان که می‌شد شکر خدا می‌کردند که خداوند چنین کسانی را به ما داده است.

فرهنگ پویا: با این مشغله زیادی که داشتند چگونه بحث ارتباط با اقوام و رفت و آمدهای خانوادگی یا حتی همسایگان برقرار می‌کردند؟

فرهنگ پویا: عمده کسانی که با حضرت علامه برخورد دارند می‌گویند ایشان هیچ چیز برای خودشان نمی‌خواستند. این در محیط خانواده چگونه جلوه می‌کرد؟

- این هم خیلی برای ما جالب بود. نمودش این بود که حاج آقا هیچ جای خاصی برای کارهایشان نداشتند. شما از این، همه چیز را بفهمید. خانه‌ای که مرتب در آن رفت و آمد می‌شود، افراد مختلف می‌آیند و می‌روند و حرف می‌زنند، بچه‌ها سر و صدا می‌کنند و بازی می‌کنند، چنین نبود که در یک اتاق جداگانه‌ای مطالعه کنند. غذای ایشان، مطالعه ایشان، تلویزیون دیدن ایشان، همه در همان‌جا انجام می‌شد. مقابل تلویزیون می‌نشستند مطالعه می‌کردند، گاهی اخبار گوش می‌دادند غذایشان را هم می‌خوردند، با بچه‌ها هم حرف می‌زدند.

- به زحمت می‌شد بفهمیم که حاج آقا چه می‌خواهند و برای خودشان چه چیزی لازم دارند. گاهی اوقات که دستشان کوتاه بود و ناچار بودند، می‌فرمودند یک وقتی اگر بیرون رفتید و توانستید و مزاحم کارهایتان نبود، مثلاً فلان چیز را هم بد نیست بگیرید. تا وقتی می‌توانستند بلند شوند و راه بروند یادم نیست که بگویند فلان چیز را بردار بیاور؛ مثلاً سر سفره گاهی چیزی می‌خواستند خود ایشان بلند می‌شدند می‌رفتند می‌آوردند. می‌گفتیم به ما بفرمایید، ما این‌جا ایستاده‌ایم، اما ایشان دوست نداشتند به کسی دستوری بدهند.

فرهنگ پویا: روابط ایشان با اقوام و دوستان خود چگونه تنظیم می‌شد؟

فرهنگ پویا: آیا هیچ گاه می‌شد که شما را تنبیه کنند؟

- ایشان در همین ایام مرضی اخیرشان که اصلاً حوصله کار دنیایی نداشتند باز هم به فکر اقوام و دوستانشان بودند. مثلاً آقای دکتر منوچهر محمدی تازه یک کتاب چاپ کرده بود و برای حاج آقا فرستاده بود. حال مطالعه آن را نداشتند ولی توفیقی کردند و یادداشت گذاشته بودند: تقدیر از آقای منوچهر محمدی! چندبار به ما فرمودند که چگونه می‌شود از ایشان تقدیر کرد؟

- تنبیه عملی نه، هیچ موقع یادم نمی‌آید ولی به معنای تنبیه دادن زیاد انجام می‌شد.

آقای فردوسی از دوستان قدیمی موسسه در راه حق این اواخر مریض شده بودند. چندین بار با ایشان تماس گرفتند و احوال ایشان را پرسیدند و وقتی که نمی‌توانستند با ایشان صحبت کنند به ما می‌گفتند حال ایشان را پرسیدید؟ الان در خانه مشکلی دارند؟ یک بار عرض کردم نمی‌دانم مشکل و کمبودی دارند یا نه. فرمودند: آن داستان هست که می‌گفت اگر می‌دانستی و نمی‌کردی که کافر بودی.

فرهنگ پویا: اگر از روزهای آخر حیات علامه خاطره‌ای دارید بفرمایید؟

آن موقعی که خود ایشان موسسه تشریف می‌آوردند، مشکلات افرادی را در موسسه پیگیری می‌کردند. این اواخر که نمی‌توانستند خود ایشان سرکشی کنند، افرادی را نام می‌بردند و از ما می‌خواستند که راجع به فلانی تحقیق کنید که خانه و زندگی او چگونه است؟ مواردی را خود ایشان مستقیماً رسیدگی می‌کردند مواردی هم که تردید داشتند باید می‌رفتیم گزارش تهیه می‌کردیم.

- حدود یک ماه قبل از وفات ایشان یک شب خیلی حالشان سخت شد. من و والده گرامی و یکی دو نفر دیگر نصف شب جهت توسل به حرم حضرت معصومه سلام الله علیها مشرف شدیم ولی همسر و پسر حسین آقا جهت مراقبت در خانه مانده بودند. مدتی نگذشته بود که به ما زنگ زدند که زودتر بیایید. پرسیدم اتفاق خاصی افتاده است؟ گفتند بهتر است زود برگردید. زمانی که به خانه برگشتیم متوجه شدیم که علامه به آن‌ها فرموده بودند که من را رو به قبله بکشانید، درب اتاق را هم ببندید و بیرون بروید. آن‌ها به شدت دچار اضطراب شده بودند. از آن‌جا که به آن‌ها امر کرده بودند که از اتاق خارج شوید، اما چون ما آن‌جا نبودیم و حرم مشرف شده بودیم، این امر شامل حال ما نمی‌شد، لذا وارد اتاق شدیم و به این بهانه با ایشان وارد گفتگو شدیم و ابراز نگرانی کردیم. ایشان همانطور که در بستر بودند فرمودند نباید نگران بود، به تقدیرات خدا باید راضی بود، یک مقدار ما را آرام کردند و از این سخنان و اتفاقاتی که افتاد و با توجه به خاطراتی که از عالمان الهی در ذهن داشتیم این‌گونه برداشت شد که آن شب از رفتن منصرف شده‌اند.

خیلی از دوستان را سراغ داریم که از حاج آقا التماس دعا داشتند. می‌گفتند من هر شب با نام به شما دعا می‌کنم. ما تعجب کردیم که ایشان این‌ها را چگونه به یاد دارند که با نام به ایشان دعا می‌کنند. اسامی بعضی افراد را هم که التماس دعا داشتند می‌نوشتیم، در جیبشان می‌گذاشتند که هنگام نماز شب یا اوقات دیگر آن‌ها را دعای کنند.

فرهنگ پویا: از این‌که در این شرایط روحی وقت خود را در اختیار ما گذاشتید بسیار تشکر می‌کنیم.



نوع برخورد ایشان با والده بگونه‌ای بود که درس آموز بود، اگر احساس می‌کردند که ایشان به چیزی مایل هستند می‌خواستند مراعات خواست ایشان بشود. در این اواخر نیز که حاج آقا کسالت شدیدی داشتند حتی گاهی اصلاً حال صحبت کردن نداشتند، هنگامی که والده می‌آمدند به ایشان سر بزنند شروع به تبسم می‌کردند که یک وقت ایشان ناراحت نشوند...